

او برای دوست دیرینه اش «زنده یاد احمد زارعی» سروده ای دارد که می خوانیم:

عابر

واقعا تو را دیدم

همراه دیگر قزل آلاها و ساردین ها؛

یخ زده و عبوس

از آن سوی ویتترین و سرگرم شمارش عابران صبحگاهی بودم، تو آمدی

اما شبیه این همه عجول نگرینختی،

ایستادی و عاشقانه نگاه کردی به ماهی ها

حتی به روز صید شدن ما هم فکر کردی.

شبیه دیگران

پالتویی نداشتی تایقه اش را بالا بکشی

چتری هم نداشتی تا بر سر ت بگیري

زیر برف ماندی

آن سوی ویتترین

و هی نفس کشیدی

و بخار سینه ات هر بار در هوا

به کلمه ای مبدل می شد

که همه مادر این سوی ویتترین به صدای بلند تکرار می کردیم \*\*\*

شاید کمتر از یک ماه باشد که جمعی از شاعران و دوستان قدیم در تهران گرد آمدند و یاد و خاطره او را گرامی داشتند.

### ■ محسن مومنی شریف:

اولین باری که فهمیدم زارعی شاعر است زمانی بود که در نمازخانه حوزه هنری برای شهید آوینی شعری می خواند. مرحوم زارعی خیلی به شهادت امیدوار بود. البته از نظر ما و نزدیکانشان، ایشان شهید هستند چرا که بعید نمی دانیم صدمات ناشی از حضور ایشان در دوران دفاع مقدس عامل اصلی بیماری اش بوده باشد. برای احمد زارعی ادبیات جدی و فراتر از ذوق ورزیدن بود. در سال های پایانی جنگ تحمیلی که به نظر می رسید ارزش های زمان جنگ و دفاع مقدس رو به افول است مرحوم زارعی معتقد بود اکنون زمان شعر جمالی نیست بلکه زمان شعر جلالی است. احمد زارعی در دورانی پای ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس ایستاد که در جلسات شعر و داستان کسی جرات خواندن داستان های انقلابی را نداشت چرا که گردانندگان جلسات آن روز که الان از کشور خارج شده اند و یا دیگر در حلقه یاران انقلاب نیستند، پرداختن به ادبیات انقلاب را وقت تلف کردن تلقی می کردند. احمد زارعی با اقدامات و سواد بالایش در مقابل آنها کم نمی آورد و آن جلسات را به هم ریخته بود.

### ■ ساعد باقری:

چندین بار او را همراه با قیصر امین پور و سید حسن حسینی دیدم. مرحوم سید حسن حرف هایی را فقط با محارم و دوستان خود در میان می گذاشت و آن سخنان را به احمد زارعی نمی گفت و این نشان دهنده سینه گشاده و سعه صدر زارعی بود. من زیاد با احمد

زارعی ملاقات نداشتیم. از دست نوشته های دوستان در می یابیم که احمد زارعی ادبیات را صرفاً برای ادبیات نمی دیده است، در اینجا فرصت را مغتنم می دانم و برادرانه توصیه ای به شاعران جوان تر می کنم، باید کوشش کنیم تا آثارمان پیوند بیشتری با قرآن و احادیث داشته باشند، حداقل اگر در آثارمان نمایان نشد، در اقوال و سکناتمان مجسم باشد. این توصیه برای شاعری که خود را در نخله اصحاب قبیله می بیند راهگشا خواهد بود.

### ■ علیرضا قزوه:

احمد زارعی به عنوان تاثیر گذارترین شاعر در شکل گیری کنگره های شعر جنگ بود. او برای نخستین کنگره شعر جنگ تحمیلی در کنار طراحي و زحماتی که کشید، استادان دانشگاه را به عرصه جنگ و مناطق عملیاتی آورد و همه این ها از صفا، صداقت و صمیمیت شهید زارعی حکایت می کند، احمد هم فرزندان خوبی داشت و هم دوستان خوبی؛ در خانواده ایشان و در بین فرزندان شعر و ادبیات وجود دارد. خاطره ای از مرحوم زارعی دارم. او به سفر حج مشرف نشده بود اما سالی که من به حج رفته بودم و سفرنامه "پرستو در قاف" را نوشته بودم به یاد دارم که روزهای جنگ تحمیلی بود و خواب شهید زارعی را دیدم که می گفت من هم آمده ام به خانه خدا زیارت کنم. چند ماه بعد از آن سفر به دلیل حادثه ای که برایش رخ داده بود؛ زارعی را در بیمارستان خاتم الانبیاء دیدم، خوابم را به او گفتم و همین که گفتم اشک به چشمت آمد و این احساس را داشت که به خانه خدا مشرف شده است. بار دیگر هم خواب حضرت امام (ره) را دیدم که احمد زارعی و حاج سید احمد آقا پسر ایشان هر دو کت و شلوار سرمه ای پوشیده بودند و پشت سر امام می رفتند و امام برگشتند و گفتند احمد های من کجا بودند و هر دورا احمد خطاب کردند. البته در عالم بیداری هم تنها دیداری که با امام خمینی (ره) داشتم همراه با احمد زارعی بود.

### ■ عبد... حسینی:

۱۸ سالم بود که برای کنگره شعر سراسری دانشجویان کشور در مشهد در سال ۶۲ شعری گفته بودم، به من گفتند که شعرم انتخاب شده است و در آنجا با احمد زارعی آشنا شدم. اصلاحاتی که احمد زارعی در آن کنگره برای شعرم پیشنهاد می کرد خیلی قشنگ بود و بر دلم نشست و از آن زمان به بعد با احمد زارعی آشنا شدم تا این که به مجله امید انقلاب آمدم و پاتوقمان آنجا بود. احمد زارعی زمانی که متوجه شد جلسات شعر مشهد را اداره می کنم بیشتر و جدی تر با من صحبت کرد، مثلاً به من گفت "صور خیال" در شعر فارسی را خوانده ای؟ و من هم گفتم نه. گفت تو چطور صور خیال نمی دانی و در مشهد جلسه شعر برگزار می کنی؟ در دورانی که رییس جلسات شعر در مشهد بودم هیچ چیز از شعر نمی دانستم، می آمدم منطقه جنگی و در مسیر منطقه به جلسات شعر تهران هم می آمدم و نکته به نکته تمام انتقاداتی که بر اشعار گرفته می شد و صحبت هایی که سید حسن حسینی و قیصر و ساعد باقری انجام می دادند را در ضبط صوت ضبط می کردم. بعد هم که می رفتم به مشهد هر شعری که خوانده

... نواری از خودش را که در یکی از جلسات شعری مشهد پر شده بود، در ضبط صوت کوچکی گذاشتم. بلافاصله صدای رسای احمد، که اینک کوچک ترین تکلمی به سرفه های مرگ آور می کشاندش - در اتاق پیچید. سکوت کردیم. به هم نگرینستیم و به صدا گوش سپردیم: لحظاتی گذشت و احمد در اندیشه ای عمیق و دور محو شد. از بیمارستان که بیرون زدم، حس کردم روحم می شکفت، دوباره دیدار احمد، کار باران را کرده بود. بیرون باز مردم عجول بودند و خیابان هایی بی انتها که چون رگ های دیوی افسانه ای، آنان را از خود عبور می داد...